



انترناسیونال

۱۵۹

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran

جمعه، ۷ مهر ۱۳۸۵، ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سرمدیر: محسن ابراهیمی



برخیز ای داغ لعنت خورده

کیوان جاوید

روانی در می آورند. آری می شود گفت مشاهده مرگ کودکان گرسنه در آفریقا قلم را می فشارد اماکاری از دستم بر نمی آید و باز هم کانال تلویزیون را عوض کرد.

صفحه ۳

دور دستها اتفاق می افتد نادیده گرفت. می شود گفت "زبان آن شخص را که در صفحه تلویزیون از درد و رنجش می گوید نمی فهمم". می شود تلویزیون را خاموش کرد. می شود مرگ کودک در آغوش پدر را هم دید و لعنتی بر آن سرباز جانی فرستاد و پی کار خود رفت. انسانهای بیشمار هستند که اگر در برابر این همه فاجعه خود را به فراموشی نزنند سر از بیمارستان

گزارش اسماعیل محمد ولی از وضعیت زندگی کارگران بیکار شده در قاشمشهر تکان دهنده است. آنقدر تکان دهند که نمی شود مانع از جاری شدن اشک شد. تصویری سیاه که نمی شود از یادش برد. آدم این استعداد را دارد که درد و رنج شخصی را از یاد ببرد. می شود هر فاجعه ای را با تلاش به فراموشی سپرد. حتی می شود بزرگترین تراژدیهای انسانی را که در

کارگران فرش البرز را مورد حمایت خود قرار دهیم

شهلا دانشفر



يك اتفاق مهم در روزهای اخیر حمله نیروهای انتظامی رژیم به کارگران فرش البرز در بابلسر و عکس العمل رژیم در قبال این موضوع بود.

روز ۲۵ شهریور کارگران فرش البرز در اعتراض به ۹ ماه دستمزد پرداخت نشده خود، همراه با خانواده هایشان دست به تجمع زدند و کارگران معترض که قصد حرکت به سمت فرمانداری این شهر را داشتند مورد حمله وحشیانه نیروهای سروکیر رژیم قرار گرفتند. در این حمله با توم و قنداق تفنگ و با گاز اشک آور و تیراندازی هوایی با کارگران مقابله شده و همانجا ۴۰ نفر از آنها دستگیر شدند که بعد تعدادی از کارگران دستگیر شده با قید ضمانت آزاد شدند. یورش رژیم به کارگران فرش البرز با انعکاس بسیاری روبرو شد.

هایشان را می شناسند و بعضا دوستان نزدیک و همسرانشان در این کارخانه سالها کار کرده اند، زمزمه بحث و اعتراض بالا ست. در محافل کارگری در شهرهای دیگر همه جا صحبت از این تهاجم وحشیانه به کارگران است و بدنبال اتفاق پریس سنندج که آنجا نیز رژیم کارگران را مورد حمله وحشیانه خود قرار داده بود و در اعتراض به تهاجم رژیم به آنان و در حمایت از مبارزاتشان اتحادی از کارگران کارخانجات مختلف از تهران و کرمانشاه و سنندج و غیره شکل گرفته بود، ما شاهد هستیم که جنب و جوش

اکنون در میان کارگران این کارخانه و خانواده هایشان که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند، فضای اعتراض بالا ست. در میان مردم بابلسر که این کارگران و خانواده

صفحه ۲

سرها را برگردانید: جنایتی در ابعاد میلیونی در جریان است "مرگ حق است ماهم اظهار تاسف کرده ایم"

کاظم نیکخواه

در حاشیه رویدادها

صفحه ۴

جهان کثیف سرمایه و جنگ هایش!

کودکان بی گناه زیر دست ارتش خدا!

نگاهی به "ارتش مقاومت خدا" و جنگ داخلی آکولینند

آرش سرخ

يك مولفهی مهم در چنین نوع بررسی اینست که محو ابعاد فاجعه بار و کثیف خشونت نشویم. منظور اینست که به یاد داشته باشیم که "جنگ ادامهی سیاست است" و در نقد جریانات مختلف تنها به نقد خشونت گری آنها نپردازیم و جایگاه واقعی آنها را تشخیص داده و در

صفحه ۲

دهیم و از خوانندگان، اشک و اندوه گدایی کنیم. در ضمن ما پاسبانیست نیستیم و هدفمان تنها "صلح به معنی نبود جنگ" و بازگشت به شرایط پیش از جنگ نیست. تلاش بر اینست که پیشزمینهی سیاسی و طبقاتی این جنگ ها و راه عملی پایان به آنها برای هموار شدن راه سوسیالیسم را بررسی کنیم.

در این نوشته، به یکی از جنگ های در حال جریان جهان میپردازیم. اما توضیحی در مورد روش بررسی ما ضروری می نماید. قصد ما تنها "جلب توجه" به شرایط اسفناک و غالباً حیرت آور مردم در این جنگها نیست. قرار نیست با استفاده از دراماتیک ترین لحنها و تکنیک های ادبی شرایط فاجعه بار انسانی را شرح

ضمیمه انترناسیونال ۱۵۹

بزودی منتشر میشود

گفتگو با حمید تقوائی

پیرامون قطعنامه در باره جدال قدرت میان قطبهای تروریستی در خاورمیانه و مساله فلسطین
مصوب دفتر سیاسی

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ کارگران فرش البرز را...

جدیدی به حرکت افتاده است. ما امروز انعکاس این فضا را در سراسیمگی و اظهارات مقامات گوناگون رژیم در ارتباط با حمله وحشیانه به این کارگران و اتفاقی که در ۲۵ شهریور در شهر بابل سر روی داد را شاهدیم. ابتدا مامورین انتظامی با منکر شدن انجام چنین حمله‌ای تصور کردند که میتوانند قال قضیه را بخوابانند. اما بعد نماینده مجلس و نماینده شورای اسلامی و همه اعوان و انصار رژیم به آن اذعان کردند و گزارش این حمله با جزئیات و در گفتگو با کارگران و خانواده هایشان با شرح و تفسیر در سایت دولتی ایلنا انعکاس پیدا کرد. کانون شورایی اسلامی بیانیه داد و این حمله را برگی دیگر در کارنامه وزارت کشور خواند. نماینده جمهوری اسلامی در پاکدشت از ضرورت به رسمیت شناخته شدن حق اعتصاب البته اینکه اعتصاب قانونی سخن گفت و بالاخره اینکه حداد عادل رئیس مجلس شورای اسلامی رژیم از کارگران پوزش خواست و مشکل را در برپایی تجمعات بدون مجوز و به اصطلاح سوء استفاده عده‌ای فرصت طلب برای طرح مطالباتی که به قول او اصلاً قابل تحقق نیستند و یا مطالبات کارگران نیستند، دید و همانجا بر اجرای قانون تاکید گذاشت.

این‌ها همه گوشه‌هایی از نگرانی رژیم در قبال این اتفاق مهم را به نمایش می‌گذارد. امروز صحبت از این میشود که بعد از خاتون آباد و حمله به کارگران واحد، پرونده جدیدی از سرکوب کارگران توسط نیروهای انتظامی در سطح جهانی و سازمانی بین‌المللی کار "آی ال او" گشوده خواهد شد. با کمی دقت به همه این سخنان میتوان فهمید که نگرانی‌های رژیم کدامند.

واقعیت اینست که این اتفاقات در شرایطی روی میدهد که فضای اعتراض در سطح جامعه و در میان کارگران بالاست. در همین هفته اخیر ما شاهد تجمع کارگران ناز نخ قزوین در مقابل دفتر احمدی نژاد در تهران بودیم که از شهر خود راهی تهران شده بودند برای اینکه ۲۹ ماه دستمزد پرداخت نشده خود را مطالبه کنند و اعلام داشتند که برای پیگیری خواسته‌هایشان به اعتراضاتشان ادامه خواهند داد. ما شاهد اعتصاب کارگران پارس کیان در پتروشیمی کرمانشاه در اعتراض به ۴ ماه

انتظامی خود را به کار می‌گیرد. از جمله در همین فاصله ما شاهد تهاجم نیروهای سرکوبگر آن به کارگران پریس در سنجند، به کارگران رحیم زاده در اصفهان و نمونه اخیر آن به کارگران فرش البرز در بابل سر بودیم. اینها همه مولفه‌هاییست که بر روی مبارزه کارگران فرش البرز نیز تاثیر گذاشته است و در متن چنین شرایطی ما به این مبارزه و به عکس العمل رژیم در قبال آن نگاه میکنیم. انعکاس وسیع حمله رژیم به کارگران فرش البرز در متن چنین جنب و جوشی معنی پیدا میکند و اظهارات مقامات گوناگون رژیم در رابطه با این اتفاقات به نوعی نشانگر استیصال و مخمصه‌ایست که امروز رژیم در آن قرار گرفته است.

در حمله به کارگران فرش البرز رژیم به نیروی سرکوبگر خود متوسل میشود، اما بعد همانطور که اشاره کردم به دست و پا می‌افتد و از کارگران پوزش می‌طلبد. امروز ما شاهد این هستیم که از یکسو رژیم تلاش میکند که کارگران و فعالین معترض در هر حرکت اعتراضی را مورد تهدید و سرکوب قرار دهد، آنها را دستگیر و زندانی کند، از سوی دیگر ناگزیر میشود که بلافاصله آنان را از زندان آزاد کند و عقب‌بنشیند.

حمله به کارگران فرش البرز و جنب و جوش اعتراضی حول آن و عکس العمل‌های رژیم بدنبال آن، در واقع بیانگر توازن قوای امروز به نفع اعتراضات ما کارگران است. نشان دهنده اهمیت و جایگاه همبستگی و اتحاد کارگری در حمایت و پشتیبانی از هر حرکت و اعتراض کارگری است و نشان دهنده نقش مهم خانواده‌ها کارگری در کنشاندن اعتراض به سطح جامعه و انعکاس وسیع این اعتراضات در سطح جامعه است. در واقع میتوان گفت اینها نقطه قدرت و پیشروی‌های جنبش کارگری است که باید بدست گرفت و با شکل دادن به وسیع‌ترین پشتیبانی‌ها از مراکز مختلف کارگری در سطحی سراسری در برابر رودرویی مستقیم رژیم با اعتراضاتمان بایستیم.

با آنچه در فرش البرز اتفاق افتاد امروز جا دارد که نه تنها همان مراکز کارگری و کارگرانی که نامه اعتراضی دادند و سرکوب کارگران پریس را محکوم کردند، بلکه با اضافه شدن امضاهای اعتراضی از کارخانجات دیگر و با اسم و رسم صف اتحاد خود را محکم‌تر کنیم. باید حمله به کارگران فرش البرز را

صفحه ۴

از صفحه ۱ جهان کثیف سرمایه و جنگهایش

همان ظرفیت به نقد بپردازیم. اما باور کنید وقتی کار به آفریقا می‌رسد، این کار آسان نیست. گویی اتفاقات این دشت کبیر با مکانیسم‌های اجتماعی و سیاسی رایج توضیح نمی‌پذیرد. گویی این‌جا نمی‌شود به دنبال طبقات متخاصم و جریان‌های سیاسی و غیره گشت. گویا تمام اتفاقات نه در این دنیا که در دنیایی خیالی و علمی تخیلی می‌افتد.

صحبت امروز ما از کشوری به نام اوگاندا در شرق آفریقا است. شرح تاریخ این کشور در حوصله‌ی این مطلب نمی‌گنجد اما بدون نگاهی کلی به این تاریخ نمی‌توان جنگ داخلی کنونی و وجود پدیده‌ای به نام "ارتش مقاومت خدا" را توضیح داد.

اوگاندا از آن دسته کشورهایی است که "استقلال" هیچ دواپی برای درد هایش نبوده است. پس از استقلال از بریتانیا، دیکتاتوری و کودتا و نامنی قصه‌ی هر روز مردم بوده است. سیاه‌ترین دوری این وضعیت دهی ۷۰ بود که دیکتاتور خون‌آشام و عجیب و غریبی به نام عیدی امین بر آن حکم می‌راند. تاریخ کم‌تر شخصیتی به سان امین دیده است. قساوت راسپوتین و تروخیل پویش او که رنگ جلوه می‌کند! اما او، که می‌گویند گوشت مخالفان خود را در فریز بسته‌بندی می‌کرد و می‌خورد، نهایتاً مثل هر دیکتاتور دیگری زوالی داشت. اواخر دهی ۷۰ بود که تمام "مخالفان" امین از طریق اختلافات اوگاندا و تانزانیا و با کمک ارتش تانزانیا در "جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی اوگاندا" متحد شدند و نهایتاً با حمله‌ی نظامی دولت امین را سرنگون کردند و رئیس‌جمهور قبلی، میلتن اوبوته به سرکار بازگشت. تمام کاراکترهای سیاسی صحنه‌ی امروز اوگاندا نیز شناسنامه‌ی خود را به نوعی با آن دوران و نقش‌شان در "جبهه‌ی آزادی‌بخش" تعریف می‌کنند.

این‌جا باید یک بار دیگر به ویژگی‌های خاص آفریقا توجه داشت. این‌جا "دولت" و "پلیس" و "ارتش" (و نتیجتاً "پوزیسیون" و "جبهه‌ی آزادی‌بخش" و ...) ظاهراً تعریف کلاسیک را ندارند. دولت لزوماً بر تمام مناطق کنترل ندارد و رئیس‌جمهور خود رئیس یکی از "ارتش‌های ریز و درشتی است که توانسته به قدرت برسد و معلوم نیست (حداقل در دوره‌هایی) "پلیس" و "ارتش رسمی" تا کی از او و دولتش

حمایت کنند.

از همین رو بود که دولت دوباره‌ی میلتن نیز دوامی نداشت و اوگاندا و مردم بیگناهِش دست‌خوش کودتا و ضد کودتا بودند. پیچیدگی‌های "قومی و نژادی" این‌جا است که فاجعه‌ساز می‌شود. مردم شب می‌خوابند و صبح می‌فهمند که رئیس‌جمهور عوض شده است و معلوم نیست این رئیس‌جمهور جدید چه نقشه‌هایی برای کدام "قوم" مردم در سر می‌پروراند و از همین رو "اقوام" مختلف اوگاندا، خصوصاً آکولی‌های شمال، مدام زیر جدایی و ستیز ملی زندگی کرده‌اند.

نهایتاً پس از دوره‌ای از کودتاها و ضد کودتاها، این گروهی به نام "ارتش مقاومت ملی" (به رهبری یووری موسوونی) بود که بر گروه‌های دیگر فائق شد و در اوایل ۱۹۸۶ با کودتا علیه دولت تیتو اوکلو (رئیس‌جمهور اوگاندا از "قوم" آکولی) قدرت را به دست گرفت (و تا امروز در دست داشته است). موسوونی، که روزگاری خود را مارکسیست می‌دانست و بعدها با کله به استقبال ریگانیم و نئولیبرالیسم رفت، از جنوب غربی اوگاندا بود و این از ابتدا در شمال و منطقه‌ی "آکولیلند" و لوله افکند و سبب درگیری ارتش با آن منطقه شد. با شکست "ارتش دموکراتیک مردم اوگاندا"، گروهی که در شمال و در دفاع از مردم آکولیلند با نیروهای دولت می‌جنگید، تاریخ سیاهی برای مردم آکولیلند شروع شد. این سیاهی البته تنها سیاست‌های ضدانسانی و قوم‌پرستانه‌ی دولت نبود زیرا این دولت و پلیس و ارتشش گرچه بر "ارتش دموکراتیک مردم" پیروز شدند اما هرگز نتوانستند تمام منطقه را به کنترل خود در آورند.

از این باتلاق، از این منجلاّب فقر و بدبختی و ستم ملی، سیاه‌ترین گروه‌های تاریخ معاصر آفریقا بیرون آمدند و جنگ کنونی نیز بین همین نیروها است. مردم آکولیلند از ارتش موسوونی می‌ترسیدند و "ارتش دموکراتیک" هم تسلیم شده بود و این بار نوبت مذهب، به عجیب‌ترین شیوه‌های آن بود، تا روحی مصنوعی به این جهان بی‌روح ببخشد. "جنبش روح‌لقدس" این‌گونه متولد شد. این جنبش نه بر پایه‌ی "خرافات ذاتی مردم آفریقا" و "مذاهب کهن" و این جور خرعبلات بل‌که برای پاسخ به شرایطی که سرمایه‌داری نوین قرن

صفحه ۳

از صفحه ۱ بر خیز ای داغ لعنت خورده

موفقیت‌های کوچک و خرد شخصی به وجد آمد و خود را مرکز عالم تصور کرد. انسان موجود پیچیده ای است که می تواند از هیچ برای خود دلیل زندگی کردن بیاید. اما کسی که می خواهد دنیائی را تغییر دهد نمی تواند از فجایعی که در اطرافش در جریان است به راحتی فرار کند. خصوصا وقتی زندگی مالا مال از رنج انسانهایی را می بیند که آنها را می شناسد. با زیانشان آشناست و فکر می کند همه تلاشش تغییر و بهبود زندگی آنها است.

گزارش اسماعیل محمد ولی از زندگی کارگران بیکار شده قائمشهر یک بار دیگر به یادمان می آورد که مردم ایران اسیر چه هیولائی اند. بیادمان می آورد که باید بیشتر و باز هم بیشتر تلاش کرد تا این وضعیت فوق العاده اسفبار را فوراً تغییر داد.

گزارشگر می گوید به کارگر بیکار شده ای بر می خورم که بیست و دو سال در نساجی شماره دو کار کرده است و بعد از آن با خرید شده است. و از زبان کارگر می گوید: "دلم آنقدر از درد پر است که نمی دانم چطور بگویم ... دخترم دانشجوی دانشگاه آزاد است و هر روز می رود سوادکوه. روزی سه هزار تومان کرایه ماشین دارد. در این دو سالی که دانشجوی شده من حتی نتوانستم کرایه ماشینش را بدهم چه رسد به شهریه ... نمی دانم از کجا ...؟" خودش را کنترل می کند. آهسته تر، حرف های پراکنده ای می زند اما تاب نمی آورد. "می بینم که دخترم پنهانی کجا می رود. چه کنم وقتی نمی توانم حتی شکمش را سیر کنم...؟ خدا میداند که گناه نیست اگر هم او را بسوزانم و هم خودم را." به گریه می افتد "این درد را به کی بگویم؟ به من می گوید تو نمی توانی شکم مرا سیر کنی ... از او چطور انتظار نجات داشته باشم؟"

چندین بار صدای ضبط شده اش را می شنوم تا کلمات را از میان گریه اش تشخیص بدهم. "من می دانم. گفته اند. دیده ام. دخترم سوار ماشین ... دختر من! می برندش بیرون ازش استفاده می کنند. این برای چیست؟ برای فقر است. این وقتی گرسنه است من بهش چه بگویم؟ وقتی اینها کارم را از من می گیرند یعنی می خواهند دختر من که یک عمر کارگری کرده ام به لجن کشیده شود. وقتی داریم توی لجن

انگشت اتهام به سوی کارفرمایان نشانه برود؟ دولت چه کاره است؟ چرا کارگران بیکار شده از حقوق ایام بیکاری برخوردار نیستند؟ چرا مردم از بیمه و درمان رایگان محرومند؟ چرا فقر در جامعه ای که از هر گوشه اش "ثروت" می بارد اینچنین زندگی مردم را در هم می پیچد؟ چه کسانی این جنایات ضد بشری را سازمان می دهند و از آن پاسداری می کنند. و بالاخره مردم چه باید بکنند و ما چه کاره ایم؟

پاسدار این شرایط ضد بشری دولت اسلامی سرمایه است. حامی کارفرمایان و سازمانده عظیم ترین استثمار. و این را خود کارگران از همه بهتر می دانند. در همین گزارش می شود دید که کارگران بیکار شده قائمشهر دشمنانشان را خوب می شناسند. برای تغییر بنیادی این فاجعه انسانی باید به میدان آمد. همه مردم و همه کارگران باید به میدان بیایند. باید متحد و یک صدا بشوند. باید برای هر ذره از تغییر، مبارزه شان را سراسری و متحد کنند. باید با این حکومت آدمکش جنگید. همیشه و در همه حال. راه دیگری برای رهایی از این کابوسی که زندگی مردم را در هم پیچیده است وجود ندارد. باید این حکومت را شکست داد. اما آیا مردم خود بخود و به تنهایی می توانند چنین کنند؟ ما چه کاره ایم؟ حزب کمونیست کارگری چه وظیفه ای دارد؟ حرف ما روشن است. این حکومت باید سرنگون بشود و برای سرنگون کردنش اول مردم باید ما را در قامت سرنگون کننده ببینند و پیدایمان کنند. پرچم سرنگونی طلبی و محو استثمار ما را باید هر روز مشاهده کنند. باید باورمان کنند و با این حزب به جنگ حکومت اسلامی سرمایه بروند.

حزب کمونیست کارگری باید مبارزه مردم را برای سرنگون کردن رژیم اسلامی سازمان بدهد. مردم را در هر کوچه و خیابان و محله و کارخانه و دانشگاه متحد هم صدا کند. باید همه جا این حزب را شناساند. باید مردم بدانند اگر با کمک این حزب رژیم را سرنگون کنند دنیای فقر و بندگی محو و نابود می شود. باید همه با هم اعلام کنیم: "برخیز ای داغ لعنت خورده" و پرچم یک دنیای آزاد و برابر و شاد و مرفه را در ایران برافرازم. راه دیگری برای پایان داد به این مصائب وجود ندارد.*

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

از صفحه ۲ جهان کثیف سرمایه و جنگهای

کونی و ارتشش بر بیابند و روزگار سیاه مردم آکولیلند در این جنگ داخلی که پس از بیست سال هنوز ادامه دارد، پایان یافتنی به نظر نمی رسد.

در همین حال پرزیدنت موسوونی با ریگان و بعدها کلینتون عکس می گرفت و در دهی ۹۰ ایشان را به عنوان "نسل جدید رهبران آفریقا" معرفی کردند. می گویند ایشان از پس ایدز برآمده و "اکثر" مشکلات داخلی را "بهتر از هر جای دیگر در آفریقا" حل کرده است. انگار نه انگار که یکی از خونین ترین فجایع بشری در شمال این کشور در جریان است.

می گویند "ارتش مقاومت خدا" اهداف سیاسی اش را اعلام نمی کند. می گویند جوزف کونی انسانی عجیب و غریب است که گرچه از نبرد در راه "انجیل" و "ده فرمان" صحبت می گوید اما پایه های مذهبی و ایدئولوژیکش مشخص نیست. ژورنالیست پس از ژورنالیست مقاله نوشته و کتاب چاپ کرده که این پایه های مذهبی را توضیح دهد. می گویند او یکشنبه ها مسیح را دعا می کند و جمعه ها، در پیشگاه الله نماز می خواند. نیازی به دقیق شدن به منابع اندک در مورد ایشان نیست. به دنیای واقعی نگاه کنیم!

مسلمانا حتی نهایت قساوت و دزدی چند هزار نفری کودکان نیز نمی توانست به تنهایی "مقاومت خدا" را سرپا نگه دارد. باید از "خدا" و دوستان زمینی اش کمک گرفته می شد و همین است که "ارتش مقاومت" ظاهراً مسیحی به دوستان مسلماناش در سودان روی آورد و با آغوش باز پذیرفته شد. این دولت و نیروهای اسلامی سودان بودند که زیر بغل دوست مسیحی شان را گرفتند و با هر عقب نشینی به او و ارتشش در جنوب سودان پناه و اردوگاه دادند تا خدا به مقاومت اش ادامه دهد! بالاخره هر چه باشد، "خدا تنها یکی است!"

بله، اشتباه نمی کنید. به گیرنده هایان دست نزنید! با چند ارتباط این طرف و آن طرفتر می توان کمپ های تروریستی را دید. این نوعی از اسلام سیاسی، یا جنبش تروریستی مشابه منطقی است که مقابل سردمداران نظم نوین جهانی و "نسل جدید رهبران" شان ایستاده

از صفحه ۳ جهان کثیف سرمایه و جنگهای

جنگ گروه عجیب و غریبی مذهبی با حاکمان محترم اوگاندا! هر چقدر که تصویر بیست هزار کودک ربوده شده و استفاده از آن‌ها به عنوان برده‌ی نظامی یا جنسی، به همراه دیگر تصویرهای مهیب این تخاصم، وحشتناک برسد، باید گفت که این قرون وسطی و فئودالیسم و برده‌داری نیست. این جهان سرمایه‌داری در آغاز قرن بیست و یکم است. این سود سرمایه است که ایجاب می‌کند مردم آکولیلند در چنین جهنمی زندگی کنند و نه فرمان خدای انجیل و ده فرمان!*

است. مهم نیست که آقای کونی گرایش دروغی دارد یا نه، یا برای "انجیل" می‌جنگد یا "ده فرمان". مهم این است که بدانیم ایشان و گروه‌شان از ناکجاآباد روی سر مردم خراب نشده‌اند. "اهداف سیاسی" این گروه اعلام شده باشد یا نه، مسئله سهم‌خواهی از قدرت است که در دشت‌های آفریقا چنین ابعاد وحشتناکی گرفته است. با نگاهی تحلیلی به تاریخ اوگاندا، می‌توان دلایل دست بالا گرفتن چنین موجود کریه و عجیب و غریبی را هم دریافت. این جنگ قطب‌های سرمایه‌داری بر سر قدرت است و نه

از صفحه ۲ کارگران فرش البرز را...

گامهای اساسی است که می‌تواند ما را در تقابل با حملات رژیم و برای تثبیت خواسته‌هایمان گامی دیگر به جلو برد، باید این گام مهم را برداشت. همین امروز با نامه‌های اعتراضی مان کارگران فرش البرز را مورد حمایت خود قرار دهیم.*

محکوم کرد. باید خواهان آزادی فوری کارگران فرش البرز که هنوز در زندانند بشویم. مردم بابلسر نقش مهمی در حمایت و پشتیبانی از کارگران فرش البرز و خانواده‌هایشان دارند. باید حمایت وسیع مردم در این شهر را به پشتیبانی از این کارگران جلب کرد. اینها همه آن

کمک مالی به انتشار انترناسیونال در کانادا

بانو مخبر
بهرام کلاه‌زری
یدی محمودی
۱۰۰ دلار کانادا
۱۰۰ دلار کانادا
۱۰۰ دلار کانادا

سخن می‌گویند، چگونه برخورد خواهند کرد. شاید خشم مردم اجازه ندهد که کار اینها به دادگاه و محاکمه بکشد. اما بهترین سرنوشت اینست که اینها را به عنوان دیوهای عهد عتیق که در جامعه مدرن دوباره جان گرفته‌اند، در جایی به تماشای مردم گذاشت. جامعه انسانی، جامعه‌ای که در آن از خفقان و زندان و اعدام خبری نیست، باید از انتقام تماما عبور کرده باشد. اما خشم از نظامی که این نیروهای کشتارگر و وحشی را به جان مردم انداخته و تاجر عمیق از دست دادن عزیزان بسیار را نمیتوان در سینه مدفون کرد. آنچه باید مدفون شود نظامی است که مرگ و قتل و کشتار انسانها را حق میدانند.*



دستگاه قضائی می‌اندازند. و برای ایشان در این مورد مشغله درست میکنند. در این مورد ایشان چنین می‌گویند "من حدس نمی‌زنم کسی عالما و عامدا خدای ناکرده اقدامی بکند که هم دستگاه قضایی و همه ما را زیر سوال ببرد. اگر چنین تخریفی رخ بدهد بی شک برخورد خواهیم کرد"

یعنی ایشان مجبور است قسمتی از وقتش را هم بگذارد که به آنهایی که گناه قتل در زندان را به گردن قوه قضایی و "همه ما" یعنی کل حکومت اسلامی می‌اندازند "برخورد کند" یعنی آنها را بفرستند پیش دست همان ۱۵۰ هزار زندانی دیگر تا به حسابشان رسیده شود!

هروقت به مقطعی محتمم که که

عمیق و سنگین و غیر قابل تحمل است. نهادهای "حقوق بشری" و سازمان ملل از این واقعیات خبر دارند و لام تا کام سخنی نمی‌گویند. صدای اینها وقتی بلند میشود که ما صدایمان را بلند کنیم. و این صدا را باید بطور رسا بلند کرد. این کار کارگرانی است که مصالح طبقاتیشان را لمس میکنند و سموم ناسیونالیسم را از خود زده‌اند. کار مردم متمدنی است که انسانیت را فدای هیچ چیز نمی‌کنند. و کار کمونیستها و سوسیالیستهایی است که انسانیت در محور تلاش و حرکتشان قرار دارد. این کار ماست. باید به این تهاجم فاشیستی گسترده، در سطحی گسترده تر پاسخ داد و آنرا افشا و طرد و محکوم کرد. نباید اجازه داد که حکومت برای خاک پاشیدن بر فضای اعتراضی و حق طلبی در جامعه، بی دفاع ترین بخش مردم را زیر ضرب بگیرد.

"مرگ حق است ماهم" اظهار تاسف کرده ایم

دادستان کل جمهوری اسلامی شخصی است بنام "آیت الله دری نجف آبادی" که در لیست جلادان جمهوری اسلامی نامی شناخته شده است. تقریباً همه دست اندرکاران دولت کنونی و از جمله خود احمدی نژاد نقطه قوتشان همین است که مستقیماً در قسمت کشتار مردم کاره ای بوده اند. نمونه بارزترش مصطفی پور محمدی وزیر کشور است که جزو "کمیته مرگ" در کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بوده است. این جناب نجف آبادی هم از همین قماش است و با جناب پور محمدی و اشراقی و نیری یعنی اعضای همان "کمیته مرگ" در همان سالها و بعد و قبل آن همکاری داشته است. اخیراً ایشان در گفتگو با "ایران‌پور" زیر فشار اعتراضات به مرگ "ولی الله فیض مهدوی" و "اکبر محمدی" لب به سخن گشوده است تا فشار را کم کند. حرف ایشان اینست "۱۴۰ هزار تا ۱۵۰ هزار نفر آدم در زندان است و برای يك نفر از آنها ممکن است اتفاقی بیفتند". بعد در جای دیگر می‌گوید "وقتی يك نفر در زندان از دنیا میرود باید انصاف به خرج داد. مرگ حق است و اتفاق می افتد. ماهم همواره در چنین مواردی اظهار تاسف کرده ایم". طفلک دادستان که در این سر شلوغی حتی اظهار تاسف هم کرده است! اما بازهم کسانی پیدا میشوند که بی انصافی میکنند و گناه را گردن



کاتم نیکخواه

در حاشیه رویدادها

سرها را برگردانید: جنایتی در ابعاد میلیونی در جریان است

در گوشه‌ای از جهنم اسلامی صدها هزار کارگر و مردم محروم دارند به جرم "بیگانه بودن" مچاله میشوند اما صدایشان چندان بگوش نمیرسد. جنایت و شکنجه‌ای در ابعاد وسیع در حال انجام است. دولتها و سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری سوت می‌زنند و از کنارش رد میشوند. باید سرها را به سوی این مردم برگرداند. باید نگاهها را متوجه آنها کرد:

هر روز رنگ فاشیستی تهاجم جمهوری اسلامی به کارگران افغانستانی و کل پناهندگان پرنرنگ تر میشود. بدون هیچ اغراقی تبلیغات کثیفی که علیه پناهندگان و بویژه کارگران افغانستانی براه افتاده با فاشیسم و نازیسم مو نیزند. مقامات حکومت مستقیماً افغانستان را عامل تمام جنایات معرفی میکنند. آنها را مسبب بیکاری و فقر مردم معرفی میکنند، آنها را عامل ناهنجاریهای اجتماعی معرفی میکنند، به آنها در پشت میکروفون رسانه هایشان توهین میکنند. برای نمونه موجودی بنام صالحی مرام که مقامش را "مستول اشتغال اتباع بیگانه در وزارت کار" تعریف کرده‌اند و ظاهراً قرار است برای "اتباع بیگانه" اشتغال ایجاد کند در نشست "شورای فرهنگ عمومی استان تهران" اینطور می‌گوید "موضوع قاچاق انسان و مواد مخدر توسط اتباع افغانی وجود دارد" و اضافه میکند "در بسیاری از نقاط تهران حضور اتباع افغانی چند برابر ایرانیهاست و این مساله از لحاظ امنیتی و اجتماعی بسیار اهمیت دارد" و باز ادامه میدهد "تعداد ازدواج‌های بی رویه اتباع افغانی با زنان ایرانی در آخرین آمار ۴۰ هزار مورد عنوان شده است که حاصل آن ۲۰۰ هزار کودک بی هویت است که بطور قطع به سمت ناهنجاریهای اجتماعی سوق خواهند یافت" و بعد به آمار جرم و جنایت اشاره میکند و افغانستان را مسبب بخش اعظم جنایات معرفی میکند. از این نمونه‌ها که فرمان یورش به مردم زاده افغانستان و کلا پناهندگان است به وفور هر روز از رسانه‌های

جمهوری اسلامی تبلیغ میشود. حتی جناح اپوزیسیون دولتی نظیر خانه کارگرها و شوراهای اسلامی تب‌شان در این زمینه از جناح مقابل تند تر است و به دولت اعتراض میکنند که چرا افغانستانی‌ها و "بیگانگان" را زودتر از کشور اخراج نکنید. عمق فشار و نا امنی و تحقیر و توهینی که به این بخش از مردم محروم جامعه هر روز تحمیل میشود برآستی قابل تصور نیست. تصور کنید شما در مملکتی زندگی میکنید و هروقت پیچ رادیو را باز میکنید یا به تلویزیون نگاه میکنید (اگر خوشبختی برخورداری از اینها را داشته باشید) می‌بینید که دارند شما را عامل قتل و جنایت و قاچاق معرفی میکنند و تهدیدتان میکنند، در روزنامه‌ها علیه‌تان مینویسند، در خیابان تعقیبتان میکنند. و نه فقط اینها. حکومت اسلامی مدتهاست که از ثبت نام کودکانی که پدر و یا مادرشان زاده افغانستان باشند خودداری میکند و این کودکان را از تحصیل نیز محروم کرده‌اند. هرجا کارگر افغانی و یا عراقی و پاکستانی‌ای ببینند که به کار مشغول است او را دستگیر میکنند و صاحب کار را هم جریمه میکنند. قانون علیه‌شان وضع میکنند. می‌گویند فقط این محرومیت‌ها مربوط به پناهندگان غیر قانونی است. اما در عمل قانونی و غیرقانونی زیاد با هم تفاوتی ندارد. یورش آورده‌اند که پناهندگان را جمع کنند. فقط بجای کوره آدم سوزی آنها را در بازداشتگاه‌هایی بنام کمپ پناهندگی زندانی میکنند و هزار هزار به آنطرف مرز می‌برند و رهایشان میکنند تا در کوره‌های جنگ و فقر در افغانستان و یا عراق نابود شوند. جهرمی وزیر کار از يك "طرح ضربتی" برای اخراج کارگران خارجی سخن می‌گوید و توضیح میدهد که "این حرکت که با کمک وزارت کشور صورت می‌گیرد باعث خارج شدن بیش از ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر از این نوع نیروی کار در مدت سه ماه خواهد شد".

رنج و درد و شکنجه‌ای که به این مردم تحمیل میشود و صدایشان هم در جایی بگوش نمیرسد، بسیار